

متن پیاده سازی شده جلسه بیست و پنجم سال اول درس خارج فقه العروة الوثقی - 15 آبان 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 17 و 18: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

مستحضرید ما گفتگوی خود را راجع به ماهیت شناسی تقلید از نظر تتبع، تمام کردیم. از فرمایش عروه شروع کردیم تا حواشی عروه تا کلام علمین (آیت الله حکیم و آیت الله خوئی). آخرین مطلبی که داشتیم از آقای خوئی بود ایشان فرموده بود اصلاً بررسی واژه تقلید به عبارت امروزی ها «مفهوم-شناسی تقلید» (حالا گاهی می گویند واژه شناسی تقلید که غلط است) درست نیست و یک کار عبثی است. چون واژه تقلید در دلیلی نیست. بله در کلمات علما داریم در آن روایت جناب طبرسی از امام عسکری «ان یقلدوه» داریم ولی کلام علما مبتنی بر این واژه نیست و روایت هم که سند ندارد و من (استاد) هم امانت دارانه نقل قول کردم.

امروز می خواهیم تتبع را کنار بگذاریم. اما دو کار می خواهیم انجام دهیم: 1- نقد و بررسی کلمات. 2- تحقیق. لذا اگر برگه را نگاه کنید ما عنوان زده ایم «التحقیق حول ظاهرة التقليد» یعنی تحقیق در اطراف پدیده تقلید.

این را هم به شما بگویم کلمات آقای حکیم و آقای خوئی، هم محامد و محاسنی دارد و هم در مواضعی مورد نقد است. بحث هایی را که ما امروز داریم نه فقط در این کلمه و نه فقط در درس امروز یا یک مورد یا دو مورد، نه، بلکه در صدها مورد به کار می آید. مثل همان بحث آقای خوئی که فرمود چون این کلمه در روایت معتبر نیامده بحث از آن فایده ندارد. خُب اگر حرف ایشان درست باشد خیلی جاها باید مواظب باشیم راجع به کلمه ای بحث نکنیم که در آیات و روایات نیامده است. تکرار می کنم وسواس ندارم، حساس هستم، بحث های امروز همه روش شناسانه است.

آیا ما به قول عرب ها باید روی کلمه تقلید تمرکز کنیم یا باید سرمایه گذاری بحثی کنیم یا نه؟ کار بیهوده ای است. چون به قول آقای خوئی در روایت نیامده است. ببینید کلمه تقلید را برخی گفته اند از نیمه دوم قرن چهارم وارد متون علمی و درسی شده و در کلمات علما دیده شده است. ولی با این بحث موافق نیستم و می گویم این حرفی که زده شده دقیق نیست. ما به جای نیمه دوم قرن چهارم، حداقل باید بگوییم اواسط قرن سوم. یعنی صد سال عقب برویم. اواسط قرن سوم، ما کلمه تقلید را می بینیم. کجا؟ روایتی که طبرسی نقل می کند، همین روایتی که آقای خوئی هم اشاره کرده و فرمود سند ندارد، در این روایت، آقایان کلمه تقلید آمده است. من یک تکه آن را می خوانم، «فإن الله قد ذم عوامنا بتقليدهم علماءهم». امام عسکری می فرمایند: خدای متعال عوام مسلمانان را ملامت کرده به اینکه از علما تقلید می کنید. البته منظور علمای سوء است. زیرا بعدش امام تفصیل می دهند: «بتقليدهم علماءهم». خُب این روایت برای امام عسکری.

امام عسکری برای اواسط قرن سوم و متصل به اول نیمه قرن سوم است. پس از نظر تاریخی (به اصطلاح مسار تاریخی) این کلمه آن زمان پیدا شده است. بلکه با تتبع بیشتر معلوم میگردد واژه تقلید با همان معنای عرفی امروز آن کاربرد داشته است. جالب است بدانید که همان زمان که پیدا شده به معنای پیروی عوام از علما است. حالا هرچه می خواهید بگویید، قلاده است که آن بیاندازد گردن این و این بیاندازد گردن آن. این ها برای لغت است. دیروز داشتیم یکی می گفت مثلاً به گردن می اندازد و یکی به گردن می گیرد. می گویم در تقلید، عامی نظر مجتهد را به گردن خودش می اندازد یا عکس آن را بگوییم که در لغت آمده

است. در روایت آمده (ادامهٔ روایت امام عسکری): «فكيف ذمهم بتقليدهم و القبول من علمائهم». چون روایت طولانی است من آن را نمی خوانم. پس این تعبیر تقلید آمده است.

اشکالی که آقای خوئی بیان کرد این بود که این روایت سند ندارد. ببینید اولاً راجع به این روایت بحث است. بعضی از این نرم افزارها که شما معمولاً علاقه مند هستید و مراجعه می کنید مثل درایة النور، می گوید: «صحيح متصل». یعنی این ها می گویند این روایت را هم طبرسی در احتجاج دارد و هم در تفسیر امام عسکری آمده است و بعضی روایات تفسیر امام عسکری را دفاع می کنند. یعنی اینطور هم مسلم نیست که قطعاً این روایت ضعیف است. نه برخی دفاع می کنند. البته برخی هم قبول ندارند مثل آقای شیخ حر صاحب وسائل، چون می دانید که کمتر روایتی است که قوهٔ هاضمهٔ شریف ایشان هضم نکند چون اخباری است و در آخر وسائل می گوید تمام این روایاتی که من در این کتاب دارم، در این 20 یا 30 جلد، از آن دفاع می کنم و قطعی الصدور است حتی آن هایی که متعارض است، صدورش قطعی است. ولی به این روایت که می رسد میفرماید: «أن هذا الحديث لا يجوز عند الأصوليين الاعتماد عليه في الأصول و لا في الفروع لأنه خبر واحد مرسل ظني السند و المتن ضعيفا عندهم و معارضه متواتر قطعي السند و الدلالة». مشکل شیخ حر و اخباری این است که با مقولهٔ تقلید کنار نمی آید و بهترین راه را این دیده که بگوید سند ندارد. من یک موقعی کار می کردم در این سی و خرده هزار روایتی که در وسائل آمده فقط همین یک روایت را زمین می زند. حالا یک موقعی می-گفتم یکی و نصفی یادم نیست آن نصفی چی هست و اصلاً منظورم از نصفی چی بوده الآن یادم نیست. شاید در فقه مصلحت آورده باشم. ولی به هر صورت اینکه آقای خوئی فرمودند این روایت ضعیف است، شیخ حر اخباری هم می گوید ضعیف است ولی خُب برخی از برنامه های رجالی روایت را معتبر دانسته اند.

ببینید اگر یک واژه ای در یک روایتی بود ولو روایت ضعیف باشد به درد استدلال نمی خورد اما به درد اینکه معلوم است این کلمه آن زمان بوده می خورد. مثلاً شما می خواهید تاریخ کلمهٔ تقلید را در بیاورید می بینید در این روایت امام عسکری است ولی روایت سند ندارد. خُب سند ندارد شما فتوا نده اما می توانی بگویی این کلمه در آن زمان استعمال شده است. حالا اگر شما در سیرهٔ ابن هشام یک مطلب و روایتی را ببینید، خُب سیرهٔ ابن هشام اعتبار روایی ندارد که فتوا دهیم ولی معلوم است که این اصطلاح در زمان ابن هشام، قرن اول، دوم و سوم بوده است. حواستان باشد نکته این است که گاهی می خواهیم از یک کلمه بار اجتهادی بیرون بکشیم و فتوا دهیم، در اینجا باید دلیلمان معتبر باشد. ولی اگر می خواهیم تاریخ کلمه را در بیاوریم حالا اگر شما در تاریخ طبری یک واژه را دیدید نمی خواهیم کار فقهی بکنیم تا سند بخواهد و ولی این کلمه در طبری آمده و طبری برای هزار سال قبل است.

بنابراین ما کلمهٔ تقلید را مستعمل می دانیم که زمان ائمه بوده است. حالا اگر این حدیث را هم ساخته باشند همان زمان ساخته اند، همان زمان امام عسکری. پس معلوم است این واژه به معنای قبول قول غیر استعمال داشته است. اینجا است که ما باید بفهمیم کجا باید دنبال سند روایت باشیم و کجا لازم نیست. این یک نکته.

نکتهٔ دیگر اینکه آقای خوئی فرمود درست است در روایت طبرسی آمده «ان یقلده» و کلمهٔ تقلید آمده است ولی روایت ضعیف است. ببینید آقایان! ما هیچ وقت دوتا کلمه از یک مبدأ، احکامش را به هم ربط نمی دهیم. مثلاً اگر کلمه ای در مثال خودمان (ان یقلدوه) آمده باشد اصلاً یقلد معنای خاصی بدهد، آیا می توانیم بگوییم تقلید هم همان معنا را دارد؟ چون «تقلید» و «یقلد» هر دو از یک ماده است (ق، ل، د). تلفظ هم نکنیم تا ماده هیئت نگیرد. اما این معنایش این نیست که مثلاً اگر فعل ما یک بار معنایی دارد، سایر مشتقات دیگر هم همان بار معنایی را داشته باشند؛ مثلاً در روایت هست که می گوید «باهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الإسلام و یحذرهم الناس». تهمت یزید به اهل بدعت و به آن ها دروغ ببندید. جناب مجلسی بزرگ، دیده است این حدیث خیلی مشکل دارد و ضد اخلاق است، حالا طرف بدعت گذار باشد باید به او تهمت بزنیم؟! اگر یادتان باشد، جناب مجلسی در مکاسب دارد که «باهتوهم» یعنی مبهوتشان کنید، بمب باران تبلیغاتی کنید، الآن جهاد تبیین می گویند. بعد ایشان از قرآن شاهد می آورد «فبهت الذی کفر» یعنی مبهوت و متحیر شد. آنجا ما بر جناب مجلسی اشکال گرفتیم و گفتیم، از بُهت ثلاثی مجرد به معنای تحیر و سرگردانی، برای «باهتوهم» باب مفاعله، شاهد نیاورید؛ باید ببینید آیا «باهتوهم» به معنای «مبهوت کردن» آمده است یا خیر. اگر «باهت، یباهت، مباهت» به معنای بمب باران تبلیغاتی یا مبهوت کردن و متحیر ساختن باشد، خیلی خوب است و حدیث را همانطور معنا کنید. ولی اگر به این معنا نیست نیاورید. دوستان این بحث خیلی نکته دارد. این را توجه داشته باشید ما از «ان یقلدوه» نمی توانیم چیزی در بیاوریم؛ ولی خوشبختانه در این روایت خود کلمهٔ «تقلید» آمده است.

این ها فوت کوزه گری است که در اثر تجربه به دست آمده و الا جایی خوانده نمی شود و این خیلی آثار دارد.

نکته دیگر اینکه ببینید، باز نکته روشی است. کلمه تقلید، درست است که در روایت آمده ولی ما بررسی نمی کنیم چون روایت معتبر نیست و ما توضیح دادیم که برخی این روایت را معتبر می دانند و برخی معتبر نمی دانند و ... اما این تصور از یک فقیه بزرگی مثل آیت الله چقدر درست است؟ که اگر این کلمه در نص معتبر آمده بود ما می بایست بررسی کنیم؟ ایشان فرمود چرا علما در این واژه معطل شدند؟ چرا حساب روی آن باز کردند؟ با اینکه در نص معتبر نیامده است! که اگر در نص معتبر آمده بود باید روی آن حساب باز کرده و بررسی و معنا شناسی کنند. اینجا ما یک سؤال داریم آیا هر کلمه ای که در هر نصی آمده باید بگویم موضوعیت دارد و باید بررسی شود؟ یا ممکن است کلمه ای در نص آمده باشد ولی موضوعیت نداشته باشد!

آقایان، فُضلاً، ما واژه هایی که در ادله داریم، مِنَ الْقُرْآنِ و الروایات، بعضی از آن ها موضوعیت دارند و باید وقت گذارد و بررسی کرد. اما برخی از آن ها طریقت داشته به یک حقیقت دیگری اشاره می کنند. امروزه آقایان دو تا مکتب درست کردند: 1- مکتب اسم گرا (نومینالیزم). یعنی مکتبی که روی واژه ها تمرکز دارد. 2- مکتب غایت گرایی (فانکشنالیزم). اگر واژه ای در نص هم آمده باشد ما باید ببینیم آن واژه موضوعیت دارد یا خیر؟ و بعد کتاب های لغت را دور خودمان بچینیم؛ چون ما که جز کتاب لغت چیز دیگری نداریم تا ما را به هزار سال قبل ببرد. ولی اگر موضوعیت ندارد، برای چی معطل کلمه بشویم؟ بعد این را گردن آن بیندازد و آن را گردن این بیندازد. الان آقایان علما نزدیک به هزار سال است کلمه تقلید را به کار می برند. آیا کلمه تقلید خصوصیت دارد؟ یا این کلمه کنایه از متابعت و قبول است؟ الان همین روایت چقدر قشنگ است که می گوید: «فکیف ذمهم بتقلیدهم»، فوری عطف تفصیلی آن را آورده است: «و القبول من علمائهم». می دانید چه چیزی می خواهم بگویم؟ تا یک کلمه را قرآن و روایات پیدا کردید، ببینید آیا خود کلمه مراد است و موضوعیت دارد یا خیر؟ بعد به دنبال لغت بروید. ولی اگر نه، مراد چیز خاصی نیست، دنبال لغت نروید. (به این قبه مقدس قسم که حضرت معصومه جان ما است)، کلمه «تقلید» خصوصیت ندارد.

خود شما 20 یا 30 سال است این کلمه را به کار می برید آیا معنایش غیر از متابعت است؟ می گویم فلانی از فلانی تقلید می کند. به عده مقلد غرب هستند، نمی گوید؛ این آقا از فلان آقا تقلید می کند. بعضی ها هم برای خودشان یک مرشد می گذارند یعنی یک الگو و می خواهند طبق او جلو بروند. اگر کلمه موضوعیت ندارد خودمان را معطل کلمه نکنیم و این مطلب چقدر در اجتهاد مؤثر است که فقیه بداند کجا کلمه موضوعیت دارد و کجا موضوعیت ندارد اگرچه در روایت هم آمده باشد. اشکال: اینکه می فرمایید موضوعیت ندارد، الان همین بحث متابعت را اگر لحاظ کنیم، دیگر آن بحث های التزام یا صرف عمل و ... از این کلمه در نمی آید؟

اولاً فرقی ندارد. ثانیاً اگر هم فرق کند مثلاً در تقلید التزام است و در آن یکی (متابعت) نیست، اگر موضوعیت ندارد، اگر سراغش بروید، انحراف است. البته باید به اینکه این کلمه موضوعیت ندارد و طریقت از یک چیزی است برسید. آخر من چطور می گویم مثلاً من یک بار به فارسی پیروی بگویم، یک بار عربی کنم و متابعت بگویم. باز عربی بیان کنم همچنانکه در این روایت آمده: «التصديق بقولهم». پس کلمه برای تحقیق باید موضوعیت داشته باشد. این است که آن دو تا مکتب اسم-گرایی و غایت گرایی یا کارکردگرایی درست می شود و بی جهت نیست.

انشا الله این کتاب روش شناسی ما چاپ بشود من این دو مکتب فقهی را در این روش های معاصر آورده ام. البته اگر می خواهید منتظر کتاب نمانید، اگر فرصت کردید، در سایت ها عنوان «علیدوست، اسم گرایی، کارکرد گرایی را بنویسید. این مبحث در فقه هنر خیلی مهم است، مثلاً شیخ انصاری وقتی بحث غنا را می کند و خوب شما را خسته می کند و نفس شما را بالا می آورد، می گوید به جدم قسم غنا موضوعیت ندارد و آنچه موضوعیت دارد، لهو، لعب و مناسبت با مجالس فسق و فجور است. پس اگر اینطور است معطل شدن در کلمه غنا فایده ندارد. بله، معطل شدن برای اینکه بفهد علما وقتی این واژه را به کار می بردند، چه چیزی را اراده کرده اند، مفید است. ولی این مطلب به درد اجتهاد نمی خورد و این نکته خیلی مهمی بود. من می گویم کلمه تقلید این است و آنقدر یقین دارم که قسم می خورم.

فرق حرف ما با آقای خوئی این است که ایشان فرمود چون در نص معتبر نیامده، بحث نمی کنیم. ما آمدم گفتیم اصلاً روایت معتبر باشد ولی باید موضوعیت داشته باشد. تمام ادله شرعی که می بین احکام عقلایی، سیاسی و اجتماعی هستند معمولاً واژگان این ها موضوعیت ندارد. آن روایت امام کاظم که محکم، متعدد و صحیح السند است می فرماید: «عدة من أصحابنا عن سهل

بن زیاد عن الحسن بن علي بن يقطين عن يعقوب بن يقطين عن أخيه علي بن يقطين عن أبي إبراهيم ع قال: إن الله تبارك و تعالی لم یحرم الخمر لاسمها و لكن حرمها لعاقبتها فما فعل فعل الخمر فهو خمر.» در این روایت کارکردگرایی آمده است. یعنی اگر بخواهیم یک بیانی در روایات برای کارکردگرایی بگوییم این بهترین بیان است.

تذکر: ممکن است گفته شود در عبادات و تعبدیات، اصل بر موضوعیت داشتن است و در سیاسات و اجتماعیات اصل بر عدم موضوعیت داشتن است.

اصلاً یک کلمه ای در روایت معتبر آمده و موضوعیت هم دارد و طریقیّت هم ندارد؛ آیا مجوز این است که من فقیه باید معنا کنم؟ شما فرض کنید کلمه تقلید در 30 جای قرآن به همین معنا آمده است و موضوعیت دارد و کنایه از چیزی هم نیست (جالب این است که تقلید در قرآن آمده است که آباء ما هم همین را می گویند، یعنی قرآن به تقلید پرداخته ولی کلمه تقلید را استفاده نکرده است)، آیا معنای آن این است که من فقیه باید وارد شوم؟ یا باید بر عهده کارشناس بگذاریم؟ این است که من در صحبت هایم چیزی را می گویم، بعد طرف اصلاً صدر و ذیل را ندیده و حمله می کند و بعضاً هم سؤال می کنند. اینکه من می گویم بار اضافی روی دوش فقیه نگذاریم و درس دوضلعی، سه-ضلعی تشکیل دهیم همین چیزها است.

اصلاً اینجا صاحب عروه (تاج سر ما، فقیه سترگ، ایستاده بر قله)، آیا باید تقلید را معنا کند؟ چه کسی گفته این شأن فقیه است؟ آیا این «مسئله 8» در عروه به عنوان کتاب فقه، فقهی است یا اینکه صاحب عروه نشسته به جای فیومی، یا زبیدی، یا به جای ابن منظور؟ تا گفته شود، التقلید هو الاتزام و دیگری بگوید هو العمل و ... . معجزه برخی از بزرگان هم این بود در بقای بر تقلید از میت، عمل شرط است و در غیر بقا بر تقلید، عمل نمی خواهد! بزرگان برای این فرمایش چه شاهدهی دارند؟ مگر این کار شماست؟ همین کارها را وارد می شوید که اختلاف می کنید. 5 اختلاف در یک واژه معلوم و روشن!

اشکال: اگر یک کلمه ای موضوعیت داشته باشد و در روایات هم آمده باشد، چطور گفته می شود قول یک فقیهی برای فقیه دیگر حجت نیست، ولی چطور قول لغوی برای فقیه حجت است؟

پاسخ: چون لغت، تخصص لغوی است.

اشکال: حُب تخصص آن فقیه هم فقه و اصول بوده است؟

پاسخ: اگر یک جا واژه ای در روایت آمده باشد و موضوعیت هم داشته باشد و اجتهاد ادله را بخواهد، یعنی طوری باشد که باید از مدیریت ادله بیرون کشیده شود، در این مورد، بله، این کار فقیه است نه فیومی. مثلاً اگر در روایت آمد خون نجس است، بعد کسی پرسید: خون داخل تخم-مرغ هم نجس است؟ در این مورد اختلاف هم می باشد، یکی می گوید پاک است. یکی می گوید اگر به هم بزنی و مضمحل شود می شود خورد و یکی دیگر می گوید نمی شود خورد و ... . ممکن است فقیه بگوید من باید ادله را ببینم. آیا ادله «الدم نجس» شامل خون داخل تخم مرغ می شود یا خیر؟ اصلاً باطن نجس است یا نه؟ اگر مربوط به دلیل باشد بله. اما مواردی که مربوط به دلیل نیست و مثلاً در روایت آمده «علی العوام ان یقلدوه» و «ان یقلدوه» هم یعنی تقلید و موضوعیت هم دارد، حُب باید سراغ صاحب عروه برویم و ببینیم تقلید چیست؟ یا باید سراغ عرف و لغت رفت؟ چطور شما جای دیگر مانند «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلٍ سَرَاغٌ عَرَفَ وَ لَغْتٌ مِی رَوِیْدٌ نَه سَرَاغٌ شِیْخِ أَنْصَارِی؟!» ولی اینجا سراغ صاحب عروه می روید؟! بله باز هم می گویم اگر مثلاً این «ان یقلدوه» با فلان جا مثلاً خود قرآن که تقلید را رد کرده تعارض کند و سؤال شود که چطور این تعارض قابل جمع است؟ این کار فقه است.

البته جالب است که هر کسی هم در این لغت (تقلید) ذهنیت خود را می گوید، یکی می گوید تقلید یعنی عمل، یکی می گوید نه، صرف التزام کافی است و ... .

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین